

پژوهش در تاریخ، سال دوازدهم، شماره ۳۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۲۶

شخصیت خشیارشا،

شاه شاهان^۱

هلین سانچیزی ویردنبورخ^۲

ترجمه فاطمه کاملی^۳

چکیده^۴

سانچیزی ویردنبورخ در این مقاله تلاش دارد سیمای روانی و شخصیت خشیارشا را بر اساس منابع یونانی علی‌الخصوص تواریخ هرودوت، کتیبه‌ها و سنگ‌نگاره‌های هخامنشی ترسیم نماید و مهم‌تر از آن نقدی درباره‌ی ارزش هر دسته از منابع در نگارش تاریخ هخامنشیان ارائه دهد. پرسش اصلی او مبتنی بر این است که آیا تصویر خشیارشا و شخصیت او در منابع کلاسیک و پژوهش‌های جدید مطابق واقعیت است یا از تعصبات یونان محوری سرچشمه گرفته که بدون در نظر گرفتن نقد تاریخی نسل به نسل در کتب تاریخ تکرار شده‌اند. او همچنین بر ارزش‌گذاری صحیح کتیبه‌های هخامنشی و منتج بودن آنها از سنت‌های شفاهی و نوشتاری ادبی و نه خصوصیات مستقل و شخصی شاهان،

۱. این مقاله ترجمه‌ای است از:

The Personality of Xerxes, King of the Kings", Archaeologia Iranica et Orientalis", ۱۹۸۹, Sancisi-Weerdenburg, Heleen
Miscellanea in Honorem Louis Vanden Berghe, L. de Meyer and E. Haernick (eds.), Gent: Peeters
۵۶۱-۵۴۹.

اما لازم به ذکر است که متن آن در سال ۲۰۰۲ نیز بازنشر شده است:

این مقاله ترجمه‌ای است از:

The Personality of Xerxes, King of the Kings", Brill's Companion to Herodotus", ۲۰۰۲. Sancisi-Weerdenburg, Heleen
۵۶۰-۵۷۹.

۲. ویراستار مجموعه تاریخ هخامنشی دانشگاه خرونینگن.

۳. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران باستان، دانشگاه تهران: Fatemeh.kameli@ut.ac.ir

۴. چکیده فارسی و انگلیسی مقاله بنا به شیوه‌نامه نشریه به متن افزوده شده و در مقاله اصلی ذکر نشده‌اند. همچنین برای روان‌تر شدن ترجمه برخی واژگان در درون قلاب به متن اضافه شده‌اند.

تمرکز می‌کند. روش او مبتنی بر بررسی و نقد منابع یونانی، کتیبه‌های شاهی و سنگ‌نگاره‌ها با تلاش برای به دست دادن دیدگاهی جدید در این باره است. سانچیزی ویردنبورخ در پایان بر همین اساس نتیجه می‌گیرد که اولاً، بسیاری از پرسش‌های مطرح شده توسط پژوهشگران و به تبع پاسخ‌های آنها، حاصل تعصبات یونان محور هستند. دوم، در بررسی منابع، پیش از استنتاج راجع به شخص یا دوره‌ای خاص باید به دو عامل سنت و نوآوری توجه داشت. سوم، شخصیت خشیارشا بیش از آن که نشانگر تفاوتی عمیق در اخلاق و سیاست‌های مذهبی او نسبت به شاهان پیشین خود باشد، نمایانگر ادامه همان سنت‌ها و اصول، خصوصاً سنن دوره داریوش است. چهارم، مسائلی چون مزاج آتشین یا زن‌بارگی وی چندان بر مدارک مستحکم و مکرر استوار نیست. به همین جهت دوره او حتی می‌تواند به عنوان اوج دوره هخامنشی و نه آغاز افول آن در نظر گرفته شود.

واژگان کلیدی: خشیارشا، هخامنشیان، تواریخ هروودوت، شخصیت خشیارشا، هخامنشی.

مقدمه

نگاه گذرایی به کتب حاضر در زمینه تاریخ ایران، حاکی از این است که ما با شخصیت خشیارشا، شاهنشاه هخامنشی، از هنگام جلوس در ۴۸۶ ق.م. تا به قتل رسیدنش در ۴۶۵ ق.م. به خوبی آشنا هستیم. او که از آتوسا، دختر کورش بزرگ، متولد شده بود، در زمان پادشاهی پدرش داریوش بیشتر در حرمسرا پرورش یافت. (Plato, Leges, 694D) پدرش، چه به علل دودمانی و چه به خاطر نفوذ مادرش در دربار، او را به عنوان جانشین خود معرفی کرد. (XPh, 30-32؛ هروودوت. ۷. ۱-۲) او اندکی پس از به تخت نشستن، مجبور شد تا با شورش‌هایی در مصر و بابل مقابله کند. علی‌الخصوص شورش بابل، پیش‌درآمد سیاستی جدید نسبت به مردم تحت سلطه هخامنشیان شد. خشیارشا کوششی در جهت ادامه سیاست مشهور هخامنشی مبنی بر احترام به عواطف ملی و مذهبی که در القابی مثل «شاه بابل، شاه سرزمین‌ها» بازتاب یافته‌اند، انجام نداد بلکه زین پس، صرفاً خودش را «شاه سرزمین‌ها» خواند که نشانگر بی‌اعتنایی آشکار او به غرور ملی بابلیان بود. از همه واضح‌تر، این سیاست در برداشتن تندیس مردوک^۱ از محراب آن خدا دیده می‌شود. (هروودوت. ۱. ۱۸۳) چند سال پس از این واقعه، او در اقدامی مخاطره‌آمیز در رأس ارتشی عظیم که پس از سه سال تدارک گردآوری شده بود، علیه یونان لشکر کشید. ناوگان خشیارشا علی‌رغم

لشکریان عظیم و اندک موفقیت‌های اولیه، در سالامیس^۱ شکست خورد و شخص شاه شتابان از خاک یونان روانه ایران شد؛ درحالی‌که سردار خود مردونیه و تعدادی از سربازان برگزیده را پشت سر باقی نهاد. مردونیه نیز بهتر از ارباب خود رفتار نکرد و در ۴۷۹ ق.م. باقی‌مانده لشکر ایران در پلاته^۲ نابود گردید. خشیارشا که به قلمروی خود بازگشته بود، ظاهراً نقشه‌های خود برای فتح یونان را کنار گذاشت و زندگی خود را وقف دو مسئله کرد: ساخت‌وساز و زنان. در باب مسئله دوم، ظاهراً اطلاعات خوبی در دست داریم: ما گذشته از اشاره هروdot به دخالت آتوسا در جانشینی خشیارشا بر تخت سلطنت (۷.۳) و اشاره‌ای دیگر به رفتار آمستریس^۳، همسر خشیارشا، که در سنین کهنسالی هفت پسر و هفت دختر جوان پاریسی را در راه خدای جهان زیرین قربانی کرد تا جایگزینی برای خود وی باشند، (هروdot. ۷.۱۱۴) داستان مشهور شیفتگی خشیارشا نسبت به برادرزاده‌اش آرتینته^۴ را در دست داریم. داستانی پرشور که منجر به مرگ ماسیستس^۵ برادر تنی خشیارشا و تمام خانواده او شد. (هروdot. ۹. ۱۰۸-۱۱۳) فعالیت‌های ساختمان‌سازی خشیارشا نیز، هم به واسطه بقایای موجود و هم از طریق تعدادی از کتیبه‌ها به خوبی شناخته شده‌اند. بسیاری از این کتیبه‌ها که هنوز هم در تخت جمشید قابل مشاهده هستند، در طول سلطنت خشیارشا تکمیل و یا ساخته شده‌اند. به ویژه، کار تحسین برانگیزترین کاخ، یعنی آیدانه، توسط وی به پایان رسیده است. زمانی، تصویر او، زینت بخش نقطه مرکزی و آشکارترین بخش نقش برجسته‌های تخت جمشید بود اما این سنگ‌نگاره در برهه‌ای پس از مرگش و احتمالاً در پی اوضاع آشفته دربار بعد از توطئه درباری‌ای که در آن نه تنها خشیارشا بلکه جانشین او و بزرگ‌ترین پسرش یعنی داریوش نیز قربانی شد، به خزانه منتقل گردید.

منابع

این رئوس مطالب در باب شرح حال خشیارشا مبتنی بر منابع متنوعی هستند؛ مهم‌ترین و مفصل‌ترین آن‌ها، توصیف هروdot از لشکرکشی خشیارشا در کتاب‌های ششم تا نهم تواریخ است.

1 Salmis

2 Plataea

3 Amestris

4 Artaynte

5 Masistes

مدارک موجود در منابع دیگر، کتیبه‌های سلطنتی، اسناد بابلی و مدارک باستان‌شناختی، مکمل یا مؤید همین تصویر هستند. در نتیجه به نظر می‌رسد که استنتاج ما از شخصیت خشیارشا، سرشت و وجنات روانشناختی او به خوبی تثبیت شده است: او متعصب، آتشی مزاج، و دارای ضعف اعصاب بود (Dunlop, ۱۹۱۲: ۷۴)، به حقانیت و عدالت خویش باور داشت (Cook, ۱۹۸۳: ۱۲۲)، تا حد زیادی زیر سایه و تحت تأثیر پدرش بود (Frye, ۱۹۸۳: ۱۲۶)، شهریاری سست‌مایه (Arborio Mella, ۱۹۷۹: ۷۲)، و اربابی به شمار می‌آمد که خدمت به او آسان نبود. (Burn, ۱۹۸۵: ۳۳۱) مردی زن‌باره که تحسین‌برانگیزترین ساخته‌اش، ساختمان حرمسرا محسوب می‌گردد (Nyberg, ۱۹۵۴: ۹۸)، و موجودی که به جای منطق با احساسات تحریک می‌شد. (Immerwahr, ۱۹۶۶: ۱۷۷) به طور خلاصه، خشیارشا، شخصیتی ضعیف بود که خطاهایش بیشتر در تعصب مذهبی و جمال‌پرستی‌اش نسبت به محیط‌های زیبا دیده می‌شود. او اوقات خود را برای زنان هدر داد که تأثیری مهلک داشت و به قیمت ضربه به امور مملکتی تمام شد. این بیانات در باب سیرت خشیارشا هم از آثار پژوهشی و هم از بحث‌های عوام‌پسندانه‌تر درباره شاهنشاهی هخامنشی اخذ شده‌اند. بسط این مجموعه کوچک از مثال‌های تصادفی انتخاب شده چندان مشکل نیست. (یادداشت ۱) به نظر می‌رسد که تقریباً توافقی عمومی در باب حکم نهایی تاریخ در مورد خشیارشا وجود دارد: شخصیتی درجه دو که چندان لیاقت تاج و تخت پدرش را نداشت.

جالب توجه است که این تصویر از خشیارشا که بخش اعظم آن متکی بر منابع یونانی‌ای است که دیدگاه یونان‌محور و جانبدارانه‌شان مدت‌ها پیش تشخیص داده شده، پس از کشف کتیبه‌های شخص خشیارشا، یعنی کتیبه دئوه و کتیبه حرم در ۱۹۳۵ و کتیبه XPI در ۱۹۶۷ دستخوش هیچ تغییری نگردید. در عوض، این اسناد جدید به نظر تأییدکننده قضاوت مورخان در باب عدم تسامح مذهبی و بی‌کفایتی خشیارشا در مقایسه با پدرش داریوش بودند. با کنار هم قرار دادن تمامی مدارک، این‌گونه به نظر می‌رسد که پادشاهان کمی در جهان باستان وجود دارند که شخصیت و محرکه‌های روانی‌شان به خوبی خشیارشا بر ما شناخته شده باشد.

در سال‌های اخیر، انتقاداتی در برابر این سیمای سنتی و کمابیش تغییرنکرده خشیارشا مطرح شده است. مدارک برای اثبات تغییر سیاست مذهبی در دوره پادشاهی خشیارشا [نسبت به دوره داریوش] بسیار کمتر از چیزی که عموماً استنتاج شده، محکم و استواراند؛ قطعاً مشهور هرودوت در باب برداشتن بت مردوک به اشتباه خوانده شده است. (Kuhrt & Sherwin-White)

۱۹۸۷: (f ۷۱). مدارکی وجود دارد (که جدید و به همان اندازه مورد چشم‌پوشی واقع شده‌اند) و نشان می‌دهند القاب در بابل به آن شدت و حدتی که غالباً تصور شده، تغییر نکرده‌اند. (ibid: f ۷۲). کتیبه مشهور دئوه، یک پدیده کاملاً نوظهور^۱ نیست بلکه شرح و تفصیل بیانیه‌هایی است که پیش‌تر در DB V^۲ پی‌ریزی شده بودند. (Sancisi-Weerdenburg, ۱۹۸۰: ff ۱۶). از جهات دیگر نیز، می‌توان انتقادات مشابهی را مطرح ساخت. این روند ممکن است منجر به تصحیح جزئی دیدگاه‌های غالب درباره شخصیت خشیارشا شود؛ اما شاید بهتر باشد تا این مسئله را بررسی کنیم که این تصویر چگونه سرچشمه گرفته، مبتنی بر چه منابعی است و این منابع چه اطلاعات موثقی را می‌توانند در اختیارمان قرار دهند. این پرسشی است که به همین اندازه، به بسیاری از داده‌های دیگر در باب شاهنشاهی هخامنشی هم ارتباط می‌یابد. ما به خاطر کثیری از مسائل مربوط به ترتیب وقایع و داده‌ها، مجبور به اتکا بر منابع یونانی هستیم؛ دانشی که از دوره باستان نسل به نسل انتقال یافته و بنابراین اعتبار سنت بودن را به دست آورده است. یونانیان در آن زمان حاضر و مشاهده‌گر وقایع بودند و برخوردی نزدیک با پارسیان داشتند. گزارش‌های آنان به عنوان منابع دست اول تلقی می‌گردد، درحالی‌که یکی از اساسی‌ترین قواعد تاریخی در باب کار با منابع مورد اهمال قرار می‌گیرد. در مورد خشیارشا، روند معمول به شکل زیر بوده است: در منابع ایرانی اسنادی برای تایید مطالبی که هردوت در مورد شخصیت خشیارشا آورده، جستجو شده و نه برعکس. اگر ما از طریق یک حکایت (واضحاً رمان‌گونه) در تواریخ، می‌دانیم که خشیارشا رابطه‌ای عاشقانه داشته است (خب که چه؟ آیا شاهی وجود دارد که هرگز از جایگاه والایش برای اغوا کردن دختری زیبا استفاده نکرده باشد؟) این «واقعیت» می‌تواند برای تفسیر سیاست ساخت‌وساز خشیارشا استفاده شود و از این گذشته به این «استنتاج» رهنمون گردد که پس قابل درک است که «حرمسرا» تحسین‌برانگیزترین ساختمان خشیارشا بوده باشد. (البته اگر ساختمانی که عموماً به حرمسرا معروف است در حقیقت حرمسرا بوده باشد. مقایسه کنید با: De Francovich, ۱۹۶۶: ۲۰۹)

چنین استدلال‌هایی متشکل از حلقه‌های زنجیری است که در درستی‌شان تردید داریم. اولاً، به هیچ وجه قطعی نیست که وصف یونانیان از خشیارشا، واقعیات مسلمی را درباره شخصیت شاه در

novum.۱

۲. کتیبه داریوش اول در بیستون، ستون پنجم. م.

اختیار ما بگذارد. بلکه برعکس، دلایل کافی در دست است، که چنین نیست و من در ادامه در باب این دلایل بحث خواهم کرد. دوم، احداث محل اقامت سلطنتی، معلول عوامل متعددی است از جمله سنت‌های فرهنگی باستانی، عناصر به تازگی معرفی شده از سوی فرهنگ‌های مجاور، دسترسی به مدل‌ها، مواد، هنرمندان، کارکنان اجرایی، اداری و همچنین نیازهای ایدئولوژیکی و مشروعیت بخشی. به طور خلاصه، یک شاه می‌تواند تمایلات خود را ابراز کند و یا حتی هوی و هوس‌های خود را تحمیل نماید اما این مسئله تنها یک عامل در میان مجموعه بسیار پیچیده‌ای از عوامل است و به ندرت عامل تعیین‌کننده می‌باشد. در ارتباط سطحی‌ای که به طور سنتی میان شخصیت خشیارشا و اسنادی که در قلب شاهنشاهی یافت شده قائل می‌شوند، دولت، غالباً به عنوان نمایی تک نفره ملاحظه می‌گردد و نیروها و محرکه‌های سنن ایرانی و بین‌النهرینی گاه به طور کامل مورد غفلت قرار می‌گیرند. این مورد سوم یکی از اساسی‌ترین قواعد تاریخی را نقض می‌کند؛ یعنی این نکته که هر منبع در وهله اول باید با توجه به ارزش‌های خود و در درون محیط فرهنگی‌اش ارزیابی شود. علی‌الخصوص مورد خشیارشا در این باب روشنگر است زیرا اثبات می‌کند منابع جانبدارانه یونان محور که غالباً به آن‌ها ارجاع داده می‌شود، حقیقتاً چقدر بر دیدگاه ما از شاهنشاهی هخامنشی تأثیرگذارند. سیمای روانشناختی خشیارشا در هرودوت به عنوان مجموعه‌ای از حقایق تثبیت شده مورد استناد قرار می‌گیرد و پژوهشگران نیز داده‌های آن را بسیار بیشتر از شکل اصلی‌شان خلاصه می‌کنند. این سیما که ذاتاً تصویری یونانی از یک شاه شرقی است، تغییر شکل یافته و این «دانش» پیشینی به واسطه مصادره به مطلوب اسناد ایرانی، به توصیفی از یک شاه هخامنشی تبدیل شده است.

جا دارد تمام این روند را زیر سؤال ببریم و همان‌طور که من در این مقاله بحث خواهم کرد، کوشش نمایم ارزش منابع مان را ارزیابی کنیم. با وجود این که سیمای ارائه شده از خشیارشا توسط هرودوت مجاب‌کننده و به طرز زیبایی مفصل و مشروح است، اطلاعات بسیار کمی را دربردارد که یک تاریخ‌دان بتواند آنها را به عنوان مدرکی مستند برای ترسیم شخصیت شاه به کار ببرد. بنابراین نباید آن را برای شفاف‌سازی نکات مبهم موجود در منابع ایرانی به کار گرفت. من در جای دیگر در باب کتیبه‌های خشیارشا بحث کرده‌ام. (Sancisi-Weerdenburg, ۱۹۸۰: ch ۱) در این مقاله، بر جنبه یونانی ماجرا تمرکز خواهم کرد.

هرودوت

هرودوت که برای دوره حکومت خشیارشا بیش از همه به اطلاعات او وابسته‌ایم، به سختی معاصر شاه بزرگ محسوب می‌شود. او داده‌های خود را در دوره بعد از جنگ‌های پارسی و احتمالاً حتی پس از مرگ خشیارشا جمع‌آوری کرده است. این نکته باید مورد تأکید قرار گیرد که دلایل بسیاری در دست است که با نظر مومیگلیانو (۱۹۷۹: ۱۵۰) در باب هرودوت موافقت کنیم که از او به عنوان مورخی با «سخاوت فکری» بسیار بیشتر نسبت به دیگر یونانیان بعدی یاد می‌کند. بی‌طرفی کامل، و رای توانایی هر مورخی‌ست، اما حداقل هرودوت تلاش بسیار جدی‌ای به خرج داد تا برخوردی منصفانه با ایرانیان داشته باشد. در هر صورت، او یک مورخ بود و باید داستانش را می‌گفت؛ او مواد تاریخی خود را جمع‌آوری کرد، تنظیم نمود و آراست. اگر شرایطی را که او تحت آن، وظیفه‌اش را به انجام رسانده بازشناسیم، نمی‌توانیم جز این که نتایج شگفت‌آور او را تحسین کنیم، نظر دیگری داشته باشیم.

با این حال، مانند دیگر آثار تاریخ‌نگارانه، شیوه‌ای که اطلاعات به واسطه آن انتخاب، شرح و الحاق می‌شوند، بر وثاقت سند تأثیر می‌گذارد. هرودوت به هیچ وجه گوینده تعدادی داستان بی‌نظم و ترتیب، و گزارشگر خالی از تبعیض یک سری روایات مسموع متوالی نیست. حضور او به عنوان یک راوی در سراسر اثرش واضح و آشکار است، حتی اگر در برخی قسمت‌ها مشخص‌تر از دیگر بخش‌ها باشد. (Immerwahr, ۱۹۷۷; Maricola, ۱۹۸۷; Dewald, ۱۹۸۷) بنابراین در راستای مسئله آغازینی که هرودوت اثرش را با آن شروع می‌کند به شاه ایران که در واقع لشکرش را در نبرد با یونانیان رهبری کرد، جایگاهی مهم در داستان داده شده است: «برای حفظ خاطرات گذشته به وسیله ثبت دستاوردهای شگفت‌آور ما و مردمان آسیایی؛ دوماً و علی‌الخصوص برای این که نشان دهیم چگونه این دو نژاد به نزاع برخاستند.» (هرودوت، ۱، ۱)

به هر حال، هرودوت بسیار محتاط‌تر از برخی از شارحین خود در زمان حال است؛ از نظر او خشیارشا، تنها شخص مسئول برای این لشکرکشی نیست. جریان تاریخ، تنها با تصمیمات شخصی یا اعمال فردی تعیین نمی‌شود. گرچه ممکن است برخی افراد تأثیری بیش از دیگران بر روند حوادث داشته باشند، او توجه بسیاری به عواملی کرده که و رای فهم و درک اشخاص نوع انسان هستند. در گفتگوی میان خشیارشا و مشاورانش در باب نقشه‌های لشکرکشی به یونان، مداخله الهی در قالب یک رویاست که در نهایت خشیارشا را قانع می‌کند تا اقدام به حمله نماید.

(هرودوت، ۰.۷.۱۸). با این حال، شاه ایران به خاطر جایگاه والایش، در مقایسه با دیگر اشخاص، دارای آزادی عمل بیشتری است. مسئله‌ای که در اینجا باید مدنظر قرار گیرد، دیدگاه هرودوت است؛ خشیارشا مانند شخصیت‌های دیگر در تواریخ، مهره‌هایی در صفحه شطرنج هرودوت هستند که آنها را طبق قواعد بازی حرکت می‌دهد، اما بازی حاصله، متعلق به خود هرودوت است. اگر بخواهیم این تمثیل را تعمیم دهیم، باید بپرسیم که مهره‌های هرودوت کدام هستند؟ قواعد بازی چیست؟ و او چه حرکاتی انجام می‌دهد تا نتیجه دلخواهش را به دست آورد؟

توجه بسیاری به منابع هرودوت شده است. نیازی نیست که در اینجا این مسئله را به طور جزئی بررسی کنیم. بر اساس شیوه‌ای که هرودوت اطلاعاتش را ارائه می‌دهد، این منابع را می‌توان حدوداً به سه نوع تقسیم کرد: الف) حکایات تمام و کمال که احتمالاً به همان صورت به هرودوت رسیده بودند. (برای مثال داستان پایتیوس^۱ و حکایت ماسیستس)^۲؛ ب) اعمال خشیارشا بر پایه شایعات یا گزارش‌های شاهدین عینی (مثلاً رفتار خشیارشا در آبیروس^۳، در ترموپیل^۴ و در طول نبرد سالامیس)^۵ و ج) گفتگوهای خشیارشا با مشاورینش مانند آرتبان^۶، دماراتوس^۷، آرتمیس^۸ و ... اگر علاقه ما به طور عمده به شخصیت خشیارشا باشد، ارزش این انواع مختلف داده‌ها بسیار متغیر است. برای مثال، حکایتی رمان‌گونه، در باب شخصیت حقیقی یکی از بازیگران اصلی داستان چه می‌گوید؟ یونانیان چقدر می‌توانستند میان نقش یک شاه شرقی که بسیار بیش از آنچه آنها در محیط اطرافشان به آن عادت داشتند در میان قواعد مذهبی و تشریفاتی محاصره شده و شخصی که متصدی دیوان است تمایز قائل شوند؟ این حقیقت که خشیارشا نشسته بر سریر خود، به تماشای نبرد دریایی سالامیس پرداخت به جای آن که همانند فرمانده‌ای یونانی مستقیماً وارد نبرد شود، نکته‌ای را در باب شخصیت او روشن می‌کند یا در عوض نشانگر نقشی است که انتظار می‌رفت شاهنشاه ایران ایفا کند؟

همچنین در مکالمه میان خشیارشا و مشاورین ارشدش، روشن است که حتی اگر شاهدان

Pythios. ۱

Abydos. ۲

Thermopylae. ۳

Artabanus. ۴

Demaratus. ۵

Artemisia. ۶

عینی هم حاضر بوده باشند، گزارشی که ممکن بود ارائه دهند، در جریان بازه پنجاه ساله میان جنگ‌های پارسی و تألیف تواریخ، بسیار تحریف می‌شد. در این موارد به ویژه بیشتر احتمال دارد که شخص هرودوت مستقیماً مواد خود را دوباره قالب‌ریزی و بازآفرینی کرده باشد. بنابراین، داده‌های یونانی‌ای که از شخصیت خشیارشا در دست داریم شامل گزارش‌های شاهدان عینی است که به احتمال زیاد در بردارندهٔ تعصبات قوم‌محورانه هستند؛ قضاوت شخصیت و سیرت فردی در دربار و در بطن یک فرهنگ بسیار مشکل است، اما تقریباً غیرممکن است که بدون داشتن درک قابل اطمینانی از قواعد فرهنگی و رفتارهای مرسوم که در فرهنگی کاملاً متفاوت ضروری است، شخصیت فردی را ارزیابی کنیم.

برای مثال داستان مشهوری که در آن خشیارشا هلسپونت^۱ را تنبیه می‌کند، معمولاً به عنوان گواهی بر رفتار وحشیانه و مزاج آتشین وی تعبیر شده است. دانش ما از تشریفات مذهبی و رفتارهای دینی شاهان ایران به قدری محدود می‌باشد که فرض این که خشیارشا دارد صرفاً خشم خود را تخلیه می‌کند، فرضی خطرناک است. حتی اگر هرودوت به روشنی عمل خشیارشا را با همین الفاظ وصف کند. اما حتی زمانی که هرودوت صریحاً به رسمی پارسی اشاره می‌کند، مثلاً در مورد قربانی‌های انسانی آمستریس در کتاب هفتم، ۱۱۴، آن عمل هم غالباً به عنوان عملکردی شخصی تعبیر شده است. (یادداشت ۲)

خشیارشا و زنان

«داستان‌های کوتاهی» در تواریخ ذکر شده که در آن سیمای خشیارشا به همین اندازه، منبعی گیج‌کننده برای ترسیم شخصیت شاه است؛ این داستان‌ها احتمالاً از سنت روایات عامه‌پسند نشأت گرفته‌اند و هیچ دلیلی در دست نیست که بپنداریم مبتنی بر مدارک مستحکمی بوده باشند. این مسئله برای دیگر داستان‌های مشابه نیز مطرح شده که در آنها الگوی روایی بسیار کهن‌تر از شخصیت‌های نام برده در داستان است. (Lord, ۱۹۷۰: ۲۷) در بافتی دیگر، اصطلاح خزانة ژنی^۲ بن‌مایه‌های داستانی^۳ مورد استفاده قرار گرفته است. (Griffiths, ۱۹۸۷: ۳۷) برخی از این حکایات مشتمل بر بن‌مایه‌هایی است که می‌توان آن‌ها را در داستان‌های مشابه دربارهٔ

۱. Hellespont

۲. Gene-pool

۳. Story-motifs

اشخاص دیگری نیز یافت. داستان مشهور عشق خشیارشا به برادرزاده‌اش آرْتینْتَه نمونه‌های مشابهی در کتاب استر^۱ (مقایسه کنید با: Sancisi-Weerdenburg, ۱۹۸۰: ۶۳) و مورد همسان بسیار قابل توجهی در داستان هرودياس^۲ (Matthew, ۱۴, ۱-۱۲) دارد. همین داستان عامل شهرت خشیارشا به عنوان فردی هوسران، که به آسانی به خاطر هیجانانگیزش از خود بی خود می‌شد و در ورای همه این‌ها مردی زن‌باره شده است «که توانایی کنترل قاطعانه اطرافیان‌ش را نداشت.» (Hignett, ۱۹۶۳: ۸۹) تاریخ به آسانی قضاوت می‌کند، با این حال باید به این نکته اشاره کرد که هرودوت از بسیاری از همکاران متأخر خود محتاط‌تر است. تصویر او از خشیارشا از تصویر صرف حاکمی مستبد بسیار دور است. (Gammie, ۱۹۸۶: ۱۸۳) هرودوت نشان می‌دهد که شاه چگونه در درگیری تراژیکی میان الزامات دربار، یعنی قانونی که مطابق آن شاه باید هر چیزی که از تقاضا شده را اعطا کند و عواقب تقریباً پیش‌بینی نشده تحقق این قاعده، گیر افتاده است. ممکن است بگوییم در این داستان سخاوت خشیارشا نسبت به برادرزاده‌اش، بیش از حد بی‌پروایانه است. اما تا آنجا که من می‌بینم هیچ عنصری در داستان وجود ندارد که گواهی دهد می‌توان شاه را فردی دانست که از قدرت سلطنتی‌اش برای اغفال زنان سواستفاده می‌کند. برعکس، در سرآغاز دراماتیک‌ترین قسمت داستان یعنی شیفتگی خشیارشا نسبت به آرْتینْتَه و نتایج فاجعه‌آمیزی که متعاقب آن به بار می‌آید، شاه نه از تهدید و نه از خشونت استفاده نمی‌کند بلکه ظاهراً عدم پذیرش خود از جانب همسر برادرش که در اصل مقصود عشق خشیارشا بود را می‌پذیرد. این داستان و تنها همین داستان است که عامل شهرت خشیارشا به عنوان فردی سست‌عنصر شده که توسط زنان اطرافش کنترل می‌شد. حتی اگر بتوان اثبات کرد که این حکایت، روایتی تاریخی‌ست، به نظر کمی ناسزاوار است که تنها بر پایه یک اتفاق، شهرتی منفی را برای یک نفر ایجاد کنیم و به علاوه، آن را به عنوان عامل افول تدریجی تمام شاهنشاهی در نظر بگیریم.

در مجموعه وقایع ثبت شده زندگی خشیارشا، سه رویداد دیگر وجود دارند که در آن‌ها پای زنان به میان می‌آید: یکی مربوط به مادرش، و دو مورد مربوط به همسرش هستند. بدین ترتیب، گمان می‌رود که به تخت نشستن وی به خاطر نفوذ مادرش، آتوسا، بوده است. با این حال، هرودوت در هیچ قسمت دیگری از تواریخ به آتوسا به عنوان فردی زنده و حاضر در بخش متأخر زندگی

The Book of Esther.^۱

Herodias.^۲

خشیارشا اشاره نمی‌کند و هیچ سرنخی از روابط میان مادر و پسر به دست نمی‌دهد. همین‌طور در تواریخ، هیچ اثری از نفوذ ملکه آمستریس بر شوهرش نیست. بلکه برعکس در قضیه آرْتینْتَه، ملکه مجبور است صبر کند تا مناسبتی رسمی فرابرسد تا بتواند انتقام دلخواهش را بستاند. شواهد دربارهٔ ذات انتقام‌جویی او بسیار ضعیف است. انگیزه‌های او برای قربانی انسانی، هرچند به عقیدهٔ ما ممکن است منجرکننده به نظر برسند، بیشتر نتیجهٔ قواعد مذهبی هستند تا احساسات شخصی‌ای چون خودبینی و ستمگری. رابطهٔ خشیارشا با زنان، آن‌گونه که توسط هرودوت گزارش شده است، بیشتر داستان حزن‌انگیز پادشاهی گرفتاده در میان وظیفه و سرنوشت است تا داستان شهرداری شهوتران که شارحین مدرن هرودوت از داستان آرْتینْتَه اقتباس کرده‌اند. با شرحی که رفت، این قدرت اغواکنندهٔ زنان نیست که خشیارشا را در موقعیتی دشوار قرار می‌دهد، بلکه التزام و وفاداری او به وظایف سلطنتی و پرهیز از عهدشکنی است. (یادداشت ۳)

شخصیت خشیارشا در تواریخ هرودوت

گرچه منابع هرودوت به وضوح مواد تاریخی موثقی را در اختیار ما نگذاشته‌اند که بتوان تغییرات روانشناختی خشیارشا را تحلیل نمود، اما وی تا حد زیادی همان شخصیتی است که در صفحات تواریخ با آن مواجه می‌شویم. گرچه این نکته که آیا روی هم رفته عناصر رفتاری خشیارشا، نشانگر یک تکامل شخصیتی تدریجی است یا نه، هنوز مورد منازعه است، به نظر می‌رسد هرودوت قطعاً در متن خود، شخص خشیارشا را طرح‌ریزی و پیکرتراشی کرده باشد. برای مثال، خندیدن به اتفاقی که ما از دانش پیشینی مان می‌دانیم موقعیتی ناجور است، آن لحظات تراژیکی را که خشیارشا عواقب بالقوهٔ اعمال و دستوراتش را دست کم می‌گیرد پررنگ‌تر می‌کند. همان‌طور که لایتینر بحث کرده است: «خنده‌های کمی برای آیندگان ثبت شده است. آن‌ها در اکثر موارد رخداد‌های غیرواقعی هستند که پس از رویداد تاریخی اصلی [به تاریخ اضافه شده‌اند].» (۱۹۷۷: ۱۷۵) کارکرد اصلی این خنده‌ها که خبر از یک فاجعهٔ اجتناب‌ناپذیر می‌دهند، این است که الگویی بسازند که به «گزارش یاری برساند تا معنایی نهفته را منتقل نماید.» (همان: ۱۸۲) به بیان دیگر، خنده و دیگر اشکال غیرلفظی ارتباط، ابزار هرودوت برای ساخت متن هستند؛ با این هدف که توضیحی قابل درک از آن‌چه که رخ داده به دست دهند و در عین حال تنشی در میان مشاهدات شرکت‌کنندگان وقایعی که قرار بود در آینده‌ای نزدیک رخ دهند و دانش تاریخی خوانندگان متن از

آن چه که واقعاً رخ داده بود ایجاد کنند. این تنش در موقعیت‌های معینی با استفاده از پیش‌بینی صریحی از سرنوشتی شوم، مهیج‌تر می‌شود. برای مثال در داستان آرْتِیْنْتَه: «مقرر بود که تمام خانواده [آرْتِیْنْتَه] پایانی شوم داشته باشند.» (۱۰۹.۹) هر چه که آرْتِیْنْتَه می‌کند و هر واکنشی که خشیارشا نشان می‌دهد، فاجعه پیش‌بینی شده و بنابراین اجتناب‌ناپذیر است. همچنین گریستن نیز ممکن است برای پررنگ کردن اختلاف میان رخوت ناگزیر و روندی که قرار است وقایع در پی گیرند، به کار رود؛ مثلاً در زمانی که خشیارشا پس از سرکشی از لشکر و ناوگان‌ش در آبی‌دوس زیر گریه می‌زند، (۴۵.۷) توصیف هرودوت از واقعه و مکالمه متعاقب آن با عمویش آرْتَبان (۱۸.۷) تقدیر پادشاهی مغرور و بیشتر نمایانگر مردی است که آماده پذیرش ریسک‌های معقول و دنبال‌گر جای پای پیشینیان خود بر تخت سلطنت هخامنشیان است. (۸.۷) به گفته آرْتَبان (۱۸.۷) تقدیر (δαίμονι τις γίνεται ὁρμή) در این زمان تصمیم گرفته بود کارها به نحو متفاوتی از آن چه که می‌شد پیش‌بینی کرد، رقم بخورد. ما تنها به واسطه دانش پیشینی‌مان می‌دانیم که محاسبات خشیارشا اشتباه بوده‌اند؛ در زمان لشکرکشی او، حتی تعدادی از شهرهای یونانی نیز به پیروزی یونانیان کامل اطمینان نداشتند. اینجا محل مناسبی برای بحث در باب عناصر ساخت شخصیت خشیارشا در متن هرودوت نیست. رفتار مغرورانه شاهان هخامنشی به کرات مورد تأکید بسیاری قرار گرفته‌اند. در هر حال، عوامل متعددی در تصویر هرودوت از خشیارشا وجود دارند که مؤید سیمایی تراژیک از اوست، مردی که توان فرار از دست سرنوشت را نداشت. تحلیل دیگری از متن و موشکافی دقیقی از بندهای مربوطه ممکن است به درکی بهتر از دیدگاه هرودوت درباره رابطه متقابل جریان مقدر وقایع و دخالت انسان در تاریخ منجر شود. در اینجا تنها لازم است اشاره کنیم که خشیارشا در تواریخ به همان اندازه که محصول منابع هرودوت است، محصول آفرینش هشیارانۀ خود مؤلف از روایتش نیز هست. اگر بخواهیم بر سر روانشناسی خشیارشا در گزارش هرودوت بحث کنیم، در واقع با درک تاریخی هرودوت و تکنیک‌های او برای پرداختن به نتایج تحقیقاتش سروکار خواهیم داشت. حداقل چندین لایه میان شخصیت خشیارشا به عنوان شاه ایران و فرمانده لشکریانش در طی اردوکنش به یونان وجود دارند. بالاترین لایه، نمایش محتاطانه و قانع‌کننده ارائه شده توسط هرودوت است که باعث می‌شود احساس کنیم با شخصیتی در زندگی واقعی روبه‌رو هستیم. اما باید آگاه باشیم که آنچه که می‌خوانیم «نه حقیقت و نه افسانه بلکه «سنتی تغییر شکل یافته» است. (Lateiner, ۱۹۸۷: ۱۰۳) (یادداشت ۴)

منابعی از ایران

احتمالاً متقاعدکننده بودن تصویر ارائه شده توسط هرودوت، به علاوه این واقعیت که تاریخ‌نگاری‌های مربوط به شاهنشاهی هخامنشی تا قرن‌ها بر پایه منابع یونانی بوده‌اند، دلیل وضعیت عجیبی است که در آن اسناد یونانی برای شرح پیچیدگی‌های منابع ایرانی به کار می‌روند، درحالی‌که اگر منابع ایرانی با توجه به ویژگی‌های خودشان مطالعه می‌شدند به هیچ وجه گیج‌کننده نبودند. این مسئله [به ویژه] در مورد کتیبه‌های خشایارشا بسیار چشم‌گیر است که در راستای تصدیق این که منابع یونانی شامل «واقعیات مسلم» بوده‌اند، مطالعه و تحلیل شده و در تکمیل اطلاعات آنها به کار رفته‌اند. کتیبه دئوه در همین راستا خوانده شده و بنابراین تأییدیه‌ای بر این واقعیت به شمار می‌رود که خشایارشا که در گزارش هرودوت به دقت به مشاوران مذهبی‌اش گوش می‌دهد، از سیاست مشهور مدارای مذهبی که پیشینیانش در پی گرفته بودند، انحراف ورزید. باید در نظر داشت یکی از الزامات شاه این بود که از نظر مذهبی غیرتمند و متعصب باشد. اگر کتیبه دئوه با توجه به ارزش خودش مطالعه شود، به طرز چشمگیری نشانگر ادامه آخرین ستون کتیبه بیستون است؛ حتی شاید استنتاج کنیم که سیاست خشایارشا نه انحراف، بلکه بیشتر یک طرز بیان متفاوت از برنامه‌ای به شمار می‌آید که پدرش تنظیم کرده بود. (Sancisi-Weerdenburg, ۱۹۸۰: ۳۵) در کل، ارزش مشخصه فرمولی کتیبه‌ها دست کم گرفته شده است. کتیبه‌ها به کرات به عنوان اظهارات شخصی افراد مطالعه شده‌اند. این کار دست کم گرفتن قدرت سنت، چه سنت نوشتاری و چه سنت شفاهی ادبی محسوب می‌شود که محدودیت‌های معینی را برای ایده‌های شخصی شاهان تعیین می‌کردند. آن هم شاهانی که به نظر می‌رسد عموم پژوهشگران توافق دارند خودشان بی‌سواد بوده و باید متن را به کاتبانی که واژگان و اصطلاحات مناسب را می‌دانستند، دیکته می‌کردند. گذشته از تأثیرات تعصبات یونان محور، به اهمیت تشریفاتی که دربار شاه را احاطه کرده بودند، کمتر پرداخته شده است. شاهان در قالب سنت است که شاه هستند. دربار آن‌ها بر پایه تداوم سنت‌های پیشین استوار است، گفته‌های آنها، بیان وضعیت ذهنی ویژه‌شان در موقعیتی خاص نیست. اعلان‌های سلطنتی در باب وضعیت امور کشور نیز همین‌گونه‌اند. زمانی که خشایارشا در کتیبه‌ای که در ۱۹۶۷ در تخت جمشید یافت شد، همان خطوط مشابهی را تکرار می‌کند که داریوش در کتیبه آرامگاهش گفته بود، تنها نتیجه‌گیری ممکن این است که: این چیزی است که شاهان هخامنشی - نه فردی

که به صورت اتفاقی حکومت را در دست گرفته - ملزم به گفتن آن بوده‌اند. (یادداشت ۵) پیش از آن که فرض کنیم که دو دسته گوناگون از اسناد یکدیگر را تأیید می‌کنند یا نه، باید بررسی شود آیا آن‌ها به راستی دربردارنده نوع یکسانی از اطلاعات‌اند؟ در مورد خشیارشای کتیبه‌ها و خشیارشا در هرودوت، هیچ عذر موجهی نداریم که این داده‌ها را به عنوان مکمل هم استفاده کنیم. کتیبه‌ها، اطلاعاتی در راستای ایدئولوژی سلطنتی فراهم می‌کنند، درحالی‌که تواریخ دیدگاه یونانیان از شهریاری شرقی را ارائه می‌دهند. ما در محیط ایرانی، هیچ مدرکی نمی‌یابیم که بتواند برای بازسازی سیمای روانشناختی خشیارشا یا دیگر فرمانروایان هخامنشی به کار رود. این مسئله خصوصاً به وضوح از نقش برجسته‌های تخت جمشید و نقش رستم و مشکلات ایجاد شده در راستای تلاش برای تشخیص هویت شاهان نقر شده در حالت‌های گوناگون و مکان‌های مختلف روشن می‌شود که اگر همراه با کتیبه یا تاجی که بر سر دارند نباشند، غیرممکن است تشخیص دهیم کدام شاه نقش شده است. (یادداشت ۶) بعید است این مسئله به خاطر عدم توانایی سنگ‌تراشان بوده باشد. زیرا آنان به احتمال زیاد و در صورت لزوم یا نیاز قادر به شخصی‌سازی یک تصویر بوده‌اند. همچنین، می‌توان نتیجه گرفت که اگر واقعاً در این سنگ‌نگاره‌ها شاهان مختلفی به تصویر کشیده شده‌اند، این مسئله و رای تمام جنبه‌های سنتی تغییرناپذیر شاهانه است که نمایان شده و مورد تأکید قرار گرفته‌اند.

اگر می‌خواهیم به مطالعه شاهنشاهی هخامنشی به همان صورتی که بود بپردازیم، باید از این زاویه به قضیه ورود کنیم: سنت و نوآوری چگونه در مدارک موجود بازتاب یافته‌اند؟ در مورد دخالت (یا عدم اقدام) برخی شاهان، پیش از پیروسی به هم متصل کردن داده‌ها که قدرت خاص خودشان را دارند، باید توجه داشت که بسیاری از سؤالاتی که می‌پرسیم نیز مانند نتایجمان نشان‌دهنده تعصبات یونان‌محور هستند. اگر از نقطه‌نظر ایرانی به قضیه نگاه کنیم، دوره حکومت خشیارشا ممکن است به دوره‌ای باشکوه و اوج در تاریخ هخامنشی تبدیل شود و نه لحظه‌ای که در آن افول شاهنشاهی آغاز می‌گردد.

یادداشت‌ها

۱- برای نمونه‌های بیشتر ر.ک: Sancisi-Weerdenburg, ۱۹۸: ۳۳.

۲- مقایسه کنید با:

:۱۰۹ Lengrand, comm. on Hdt. IX

«آمستریس ... تا دوران کهنسالی خود نیز خشونت بی‌رحمانه‌ای را از خود بروز می‌داد.»
 ۳- نتیجه‌گیری فلوری می‌گوید خشیارشا: «حتی کم‌هوش‌تر از کاندائولیس است زیرا او دو برابر وعده‌های خطرناک می‌دهد و نمی‌تواند از نتایج تأسف بارش بیاموزد که دوباره چنین اشتباهی نکند.» (۱۹۷۸: ۱۵۲) او این حقیقت را که موقعیت درخواست آمستریس، مناسبتی خاص بود (هرودوت، ۱۱۱.۹) و این که خشیارشا از سوی قانون ملزم بود (ὑπὸ τοῦ νόμου ἐξεργόμενος) را دست کم می‌گیرد. خشیارشا نه تنها نمی‌توانست درخواست آمستریس را رد کند، بلکه حتی آن‌گونه که هرودوت تصدیق می‌کند پرهیز از آن موقعیت نیز ورای قدرت او بود.
 ۴- لاتیئر اضافه می‌کند: «تفسیر و بازسازی ساختار بی‌نظم و شکل داده‌های هر تحقیق تاریخی.»
 (همان)

۵- مقایسه کنید با کوک، ۱۹۸۳: ۶۹، که در باب کتیبه‌ها می‌گوید:

«از میان تمام شاهان، داریوش اول، با اختلاف پرگوترین شاه در کتیبه‌هاست. در واقع او حتی درون نگر^۱ است. خشیارشا به نسبت او در جایگاه دوم قرار می‌گیرد؛ اما متنی طولانی از او در سال ۱۹۶۷ در نزدیکی تخت جمشید یافت شد که آن‌چه را که پدرش به گونه‌ای بسیار شخصی در باب خود [داریوش] در نقش رستم (DNb) گفته بود را به نام خود [خشیارشا] تکرار می‌کند. بنابراین ممکن است چندان هم بدبینانه نباشد که بیندیشیم ممکن است حتی روزی مشخص شود «کتیبۀ دئوه» مشهور او هم نسبت به آن‌چه که فرض شده، اصالت کمتری دارد.» (ital. H.S.W). این نکته به هیچ وجه بدبینانه نیست؛ یافت نسخه جدیدی از کتیبه XPh به نام خشیارشا یا داریوش، تنها قطعه‌ای گمشده در روند پیشرفت ایدئولوژی سلطنتی‌ای خواهد بود که در حال حاضر تنها مدارکی از اوایل سلطنت داریوش و دوره سلطنت خشیارشا را برای آن در دست داریم. حکم کوک از باور اشتباهی به ذات اختصاصی متون ریشه می‌گیرد که به نوبه خود وابسته به این واقعیت است که منابع یونانی، شاهان را به عنوان انسان‌هایی منحصر به فرد به تصویر کشیده‌اند. در نتیجه حتی فرد ایران‌گرایی مانند فرای (۱۹۸۳: ۱۲۱) در باب XPh به این اظهاریه می‌رسد که: «در میان شاهان هخامنشی، تنها خشیارشا، احساسات قوی‌ای در باب مذهب از خود نشان داد.»

۶- برای نمونه‌هایی در مورد سنگ‌نگاره‌ خزانہ ر.ک.: پارودا (۱۹۸۵: ۸۱۶-۹) که عمدتاً به خاطر دلایل سبک‌شناسی، شاه‌نشسته بر تخت را داریوش می‌داند؛ در مقابل، فون‌گال (۱۹۷۴: ۱۴۴ ff.) اشاره می‌کند که شاه‌نشسته بر تخت، تاج‌کنگره‌داری را که مشخصه داریوش است، بر سر ندارد.

کتابشناسی

- L'impero persiano. Da Ciro il Grande alla .(۱۹۷۹) Arborio Mella, F. A
 .conquista araba, Milano
- .The Persian Empire, London .(۱۹۸۳) Cook, J. M
- Problems of Achaemenid Architecture", East and" .(۱۹۶۵) De Francovich, G
 .۲۶۰-۲۰۱, ۱۶ West
- Narrative Surface and Authorial Voice in Herodotus" .(۱۹۸۷) Dewald, C
 .۱۷۰-۱۴۷, ۲۰ Histories", Arethusa
- .Perzië, voorheen en thans, Haarlem .(۱۹۱۲) Dunlop, P
- Laughter, tears, and wisdom in Herodotus", American" .(۱۹۷۸) Flory, St
 .۱۵۳-۱۴۵, ۹۹ Journal of Philology
- .München, ۷.T, ۳ .The History of Ancient Iran, HdA. Abt .(۱۹۸۴) Frye, R. N
- Herodotus on Kings and Tyrants: objective" .(۱۹۸۶) Gammie, J. G
 historiography or conventional portraiture", Journal of Near Eastern Studies
 .۱۹۵-۱۷۱, ۴۵
- Democedes of Croton: A Greek Doctor at Darius' Court", .(۱۹۸۷) Griffiths, A
 in Heleen Sancisi-Weedenburg & Amélie Kuhrt, Achaemenid History II: the
 .۵۱-۳۷, Greek Sources, Leiden
- .Xerxes' Invasion of Greece, Oxford .(۱۹۶۳) Hignett, C
- .From and Thought in Herodotus, Cleveland, Ohio .(۱۹۶۶) Immerwahr, H. R
- Xerxes' destruction of Babylonian" .(۱۹۸۷) Kuhrt, A. & Sherwin-White, S

- temples", in *Achaemenid History II: the Greek Sources*, eds. Heleen Sancisi-Weerdenburg & Amélie Kuhrt, Leiden ۶۹-۷۸.
- No Laughing Matter: A Literary Tactic in Herodotus", (۱۹۷۷). Lateiner, D
TAPhA ۱۰۷, ۱۷۳-۱۸۲.
- Nonverbal communication in the Histories of", (۱۹۸۷). Lateiner, D
Arethusa ۲۰, ۸۳-۱۱۹.
- Tradition and the oral Poet: Homer, Huso and Avdo", (۱۹۷۰). Lord, A. B
Medjedovič", in: *La Poesia epica e la sua formazione*, (Atti del Convegno
Internazionale Acc. Naz. Dei Lincei, Quad ff ۲۷, Rome, (۱۳۹.
- Herodotean Narrative and the Narrator's Presence", (۱۹۸۷). Marincola, J
Arethusa ۲۰, ۱۲۱-۱۳۷.
- Persian Empire and Greek Freedom" in A. Ryan", (۱۹۷۹). Momigliano, A
(ed.), *The Idea of Freedom. Essays in Honour of I. Berlin*, Oxford ۱۳۹-۱۵۱.
- Das Reich der Achämeniden", in: *Historia Mundi III*, (۱۹۵۴). Nyberg, H. S
Bem ۵۶-۱۱۵.
- Classic Achaemenian Architecture and Sculpture", (۱۹۸۵). Porada, E
Cambridge History of Iran II, Cambridge ۷۹۳-۸۲۷.
- Yaunā en Persai. Grieken en Perzen in een", (۱۹۸۰). Sancisi-Weerdenburg, H
(ander perspectief (diss. Leiden
- Die Kopfbedeckung des persischen Omats bei den", (۱۹۷۴). von Gall, H
Achämeniden", AMI VII ۱۴۵-۱۶۱.

The Personality of Xerxes, **King of the Kings**

Abstract

In the present article Sancisi-Weerdenburg attempts to paint a picture of Xerxes' mental character and his personality according to the Greek sources especially the Histories of Herodotus, Achaemenid inscriptions and depictions, and more importantly, critique the merits of every group of sources for writing the history of Achaemenids. Her main question is whether Xerxes' portrait and character in Classical sources and modern research agree with reality or are rooted in helleno-centric bias that has been embodied in history books generation after generation without being historically criticized. Moreover, she concentrates on the correct evaluation of Achaemenid inscriptions and the fact that they are the results of oral and written literary traditions and not the personal independent qualities of kings. Her method is examining and criticizes Greek sources, Achaemenid inscriptions, and depictions to present a new perspective on the subject. In this regard, Sancisi-Weerdenburg finally concludes: firstly, many of the questions that scholars have raised, and naturally their answers are the results of helleno-centric bias. Secondly, in examining the sources, we should take two elements into consideration before deducing about a person or an era: tradition and innovation. Thirdly, the personality of Xerxes more than reflecting a deep difference in his morals and religious policies compared to previous kings indicates the continuation of the same traditions and principles, particularly the traditions of Darius's reign. Fourthly, issues like Xerxes' irascible temper or his being a womanizer are not based on solid and repetitious evidence. Hence his period can even be considered the climax.

Keywords:

Xerxes, Achaemenids, Herodotus' Histories, Xerxes' Personality, Achaemenian.